

مهم ترین حادثه پس از پیاده شدن انسان بر روی کره ماه*

شرح تولید ورود آقایان ممنوع / رامبد جوان

زمان انتشار: نیمه بهمن ماه ۱۳۸۹ / ویژه نامه بیست و نهمین جشنواره فیلم فجر

چاپ شده در: ماهنامه سینمایی فیلم

همیشه بر این موضوع تأکید کرده ام که اشاره به آن چه در تعبیر و تحلیل هایمان "کلیشه" اش می خوانیم، و محدود کردن همه داوری هایمان به همین نوع نکات، می تواند خود به کلیشه تازه تری در عرصه نقد فیلم دچارمان کند. این که تصور کنیم سینما می تواند دچار کلیشه های مکرر و نخ نموده باشد، اما نقد فیلم با ساحتی ازلی/ابدی، هرگز به کلیشه هایی چند دچار نخواهد شد، از آن توهمات حاصل از خودباوری کاذب است. یکی از این کلیشه هایی که دامنگیر نقد و البته داوری های رایج در جشنواره هاست، کم توجهی یا بی توجهی به قالب کمدی و میزان عمق و جدیتی است که به طور بالقوه در آن جریان دارد. شخصاً کوشیده ام از این رفتار در هر داوری مکتوب یا شفاهی که برعهده ام گذاشته شده، دوری کنم. اما بابت عمومیت آن وضعیت کلیشه زده قدیمی که در فضای روشنفکری ما جاری است و زمانی علی معلم با ارجاع به این بیت از آن یاد می کرد که «خنده از بی خردی خیزد، چون خندم؟/ که خرد سخت گرفته است گریبانم را!»، گاه تک روی ام در این زمینه، به نتیجه ای نمی رسد. حتی با در نظر داشتن همین حرمتی که کمدی به عنوان یک آبرژانر دارد، در وصف این فیلم های ضعیف و سخیف همچنان متداول این سال ها با ویتیرینی از خنده های دندان نمای بازیگرانی مشخص با گریم های بعضاً چندش آور، اصرار دارم از ترکیب «شبه کمدی» استفاده کنم تا این تصور که آنها را هم به حریم عزیز «کمدی» راه می دهم، شکل نگیرد.

فیلم قبلی رامبد جوان پسر آدم، دختر حوا با اغماض نسبت به برخی مشکلات که اغلب فیلمنامه ای بودند (و در نوشته ای در همین مجله به آن پرداختم)، تقریباً تنها کمدی اکران ۸۹ سینمای ایران بود که به جای شوخی های دم دستی متکی به شکلک و لودگی، فراز و فرود داستان و درام را مصالح خلق کمدی قرار داده بود و هر چند زمینه این کار را اندکی کش می داد و بافت هایی در یک سوم پایانی ماجرا، به سرانجام می رسید، در هر حال می شد سر را بالا گرفت و بی خجالت زدگی، در رده «کمدی» واقعی ثبت اش کرد. حالا و در ورود آقایان ممنوع، با فیلمنامه ای از پیمان قاسم خانی که سرشار از جزئیات در شوخی پردازی و

بهره مند از یک خط کلی بسیار جذاب است، می توان به راحتی جوان را یکی از معدود «کمدی» سازان با ایده و خوش قریحه این سینما به حساب آورد و فیلم به فیلم هم منتظر و مشتاق ارتقاء سطح کارش ماند. ایده مرکزی این است که خانم بی تا دارابی (ویشکا آسایش) با تعصباتی که دارد، نمی گذارد حتی یک مستخدم مرد در محدوده دبیرستان تحت مدیریت او کار کند و حتی در حوالی محوطه مدرسه اش، تابلوی «ورود آقایان ممنوع» نصب کرده و سال هاست آن را اجرا کرده است. اما در شرایط بحرانی ناشی از بارداری و زایمان خانم دبیر شیمی، ناچار می شود مرد مجرد بی دست و پایی به نام وحید جبلی (رضا عطاران) را برای رساندن چهار دختر المپادی شیمی به آمادگی لازم در المپاد، به مدرسه راه بدهد. از دید مدیران رقیب مدارس دیگر، این آقای جبلی «یه جورایی در حد اولین آدمی که پاش به کره ماه رسید» است و در فضای داخلی مدرسه، بهانه ای برای بچه هاست که بتوانند میزان و دلایل مردستیزی خانم دارابی را با نمونه آزمایشگاهی طفلکی و بی خبری مثل آقای جبلی، بسنجند.

در ابتدا که با همین اطلاعات کلی و مشخصات فیلم رو به رو می شوید، اولین نکته ای که به نظر عجیب می رسد همان چیزی است که بعد از تماشای فیلم هم در واکنشی توأم با تعجب و ستایش، ابراز خواهید کرد: انتخاب ویشکا آسایش برای نقشی با مختصات وصف شده که با دیدن فیلم، به واکنش نسبت به بازی بسیار درست و سنجیده او بدل می شود. این بزرگ ترین ریسک جوان در روند ساخت این فیلم و یکی از مهم ترین تصمیم های خود خانم آسایش در مسیر فعالیت به عنوان بازیگر بوده است که به ویژه در تقسیم بندی مراحل مختلف رفتار و نوع نگاه شخصیت خانم دارابی، نمونه ای مثال زدنی در سینمای این سال های ما به شمار می رود. این خصلت بیش از هر چیز، از این حیث جالب توجه است که به یاد آوریم سینمای کمدی ما حتی در بهترین نمونه ها، معمولاً کل بار کمدی فیلم را به لحاظ اجرا، تنها بر دوش بازیگران مرد می گذارد و خانم ها به دلایل قابل درک در شرایط موجود ما، تنها به عامل یا واسطه ای برای شکل

گیری چند «موقعیت» کمیک تبدیل می شوند و خودشان در بازی ها و لحظه های کمدی نقش و دخالت مستقیم ندارند. در صحنه ای از فیلم اخیر جوان که آسایش و عطاران بر سر مقایسه قد با هم رقابت و جدل کلامی دارند (نکته ای که شاید بر حسب ویژگی های بازیگر و متناسب با خصلت های زن برترپندارانه خانم دارابی، از دلمشغولی های همیشگی او در رویارویی با مردها تا لحظه پایانی فیلم است) اشاره مرا به اثبات توانایی های آسایش در «بازی» کمدی فراتر از خلق موقعیت کمیک در ابعاد فیلمنامه ای، به یاد بیاورید.

به غیر از عطاران و بهاره رهنما که موفقیت شان در اجرای کمیک مسبوق به سابقه است، دیگر برگ برنده فیلم استفاده از مانی حقیقی در نقش یک پزشک خوش مشرب است که هم رابطه دوستانه بسیار شیرینی - و کمتر دیده شده در سینمای ایران- با دخترش (پگاه آهنگرانی) دارد و هم می کوشد به آقای جبلی کمی آداب و شگردهای رفتار و حرف زدن با خانم ها را بیاموزد و به دلیل ساده دلی - بخوانید «ساده لوحی» و در ذهن تان بگویید «چلمنی» - جبلی، موفق هم نمی شود. مانی که این روزها در تدارک ساخت فیلم بعدی اش است، با نمک فراوانی که در بازی اش در این فیلم ریخته، کنجکاوای مرا نسبت به حاصل کار مشترکش با داریوش مهرجویی در آسمان محبوب چند برابر کرد. فیلم همچنین جزئیات جذاب بسیاری در شوخی نویسی بر اساس تشبیه روابط زن و مرد به معادلات عناصر شیمیایی و شخصیت افراد به عناصر جدول مندلیف دارد که در دل عادات سینمای کمدی ما به شوخی های بسیار «رو» و صریح و مستقیم و بی طعنه و کنایه، بس دلپذیر می نماید. یک سکانس بازی والیبال در ویلای دکتر شاپوری (حقیقی) که به سرعت به دلیل تعصبات زن محوری خانم دارابی به رقابتی بر سر توانایی های زنانه یا مردانه تغییر ماهیت می دهد، سیر منتهی به سکانس آخر فیلم در جلوی محاذ برگزاری المپیاد با حوادثی که به هیچ وجه از مسیر داستان جدا و فقط متکی به خلق «سلسله حوادث پایانی» مرسوم در کمدی های بی منطق ایرانی نیستند، همه از ویژگی های قابل توجه دیگر این جدی ترین کمدی امسال این سینما هستند و ظاهراً سوت و کف های تماشاگران

ایرانی و حتی غیرایرانی فیلم در اکرانی که تا کنون در خارج از کشور داشته، بر سر تک تک این صحنه ها اتفاق افتاده است.

منهای همه این ویژگی ها، در بررسی وضع و حال آن چه که به نام و بهانه کمدی به خورد تماشاگر امروز و این جا داده می شود و دوستان مسئول هم به جای کمترین نظارت کیفی بر این ماجرا، همه توان خود را صرف نکته یابی در فیلم های جدی تر انتقادی و هر چه بسته تر کردن فضا فکری کرده اند، یک نکته شاید فرعی در فیلم ورود آقایان ممنوع هست که برای من بسیار بااهمیت جلوه می کند: این که علی صادقی، بازیگر ثابت بسیاری از شبه کمدی های روی پرده و سریال های مناسبی پر از لودگی تلویزیون و ایضاً این جرگه جدید فیلم های سوپرمارکتی که با سرعت قارچ های خودروی سمی همه گیر شده اند، این جا فقط حدود ده دقیقه نقش دارد و به عنوان راننده سرویس انتقال بچه های دبیرستانی به محل المپیاد، حتی فرصتی برای آلودن فیلم به آن شکلک های همیشگی به دست نمی آورد. با این انتخاب بازیگر، رامبد جوان انگار کنایه ای هر چند ناخودآگاه به آن دسته انبوه از شبه کمدی های سخیف و متأسفانه آشنای دور و برمان می زند که چگونه در روند شکل گیری شان، آنهایی که در حد یک گوشه کوچک هستند، به متن و هسته کار آمده اند و در نتیجه دیگر نگذاشته اند هیچ چیز این نوع سینما سر جای خودش باشد. اتفاقی که ورود آقایان ممنوع ما را برای مدتی، از نتایج مصیبت بار آن دور و رها می کند.

یک ویژگی برجسته فیلم: شوخی محوری فیلمنامه بر اساس یک دیالوگ سوء تفاهم آمیز

منزلت «کنایه»

درست در نقطه مقابل آن چه در متعالی ترین نمونه های کمدی تاریخ سینمای بعد از کمدین های کلاسیک یعنی آن چه از روی نوشته های نیل سایمون، وودی آلن، بیلی وایلدر و آی.ای.ال. دایموند گاه به دست خود آنها و گاه توسط دیگران ساخته شده، حتی بهترین کمدی های تاریخ سینمای ما مانند اجاره نشین ها معمولاً فاقد شوخی هایی هستند که به طعنه و کنایه کلامی متکی باشد و چیزی را با اشاره به چیزی دیگر، بدون ذکر مستقیم، به محور شوخی بدل کند. اساساً به کارگیری کنایه در دیالوگ که از ظرافت های رشک انگیز قابلیت های سینمای ناطق است و فرسودگی تئوری به تاریخ پیوسته «سینما زبان تصویر است» را هر چه بیشتر به رخ می کشد، در سینمای ما بیشتر در کارکردهای غیر کمیک دیده یا در واقع شنیده شده است: در فیلمنامه ها و فیلم های بهرام بیضایی، ناصر تقوایی، مسعود کیمیایی، علی حاتمی، داود میرباقری، ایرج کریمی، علیرضا نادری و البته ابراهیم گلستان. هر چند این موارد هم اغلب با طعنه توأم با شوخی و متلک شخصیت ها به یکدیگر همراه بوده، اما به ندرت در جای اصلی طعنه و گوشه و کنایه یعنی کمدی، نمونه هایش را داشته ایم.

فیلمنامه پیمان قاسم خانی برای فیلم ورود آقایان ممنوع رامبد جوان، نه تنها این ویژگی را هم میان انبوه شوخی های تصویری و میزانشنی و اجتماعی دیگرش دارد، بلکه از این حیث برای شخص من اهمیت ویژه می یابد که یک مجموعه دیالوگ پر از کارکرد کنایه، به محور کنش اصلی و سوء تفاهم مرکزی داستان بدل می شود: جایی در میانه فیلم که آقای جبلی در ماشین خانم دارابی نشسته و تمام حرف هایش درباره نیاز به رسمی شدن در مدرسه و رهایی از کار قراردادی و آوارگی هایش را با اشاره های غیرمستقیمی بیان می کند که از دیدن زن، به پیشنهاد ازدواج تعبیر می شود!! طبعاً مانند هر سکانس درست متکی به کنایه های کلامی، این را هم نمی شود در این نوشته توصیف کرد. اما دلیل این که با خیال راحت اصل این سکانس را این جا لو دادم، این است که ظرافت های جزئیات پردازانه اش در تک تک جمله ها، بیش از آن است که با

این توصیف کلی که درباره اش می دانید، لطف و جذابیت اش از بین برود. جایی که جلی اشاره به کار همزمان در چند مدرسه را با تعبیر «تخت گاز رفتن» توصیف می کند و دارابی حرف او را کنایه ای به رابطه همزمانش با چند زن می گیرد، به تنهایی روده برکننده است. اما بعدتر که نقش همین سکانس را در شکل دادن بقیه تغییر و تحولات مسیر قصه در فیلم می بینیم، از ریسکی که قاسم خانی کرده و مبنای این نقطه عطف تازه فیلمنامه را بر همین کنایه های کلامی قرار داده، مشعوف تر می شویم. اجرای این سکانس توسط عطاران و آسایش و کارگردانی صحنه تصادف در میان آن، به مؤثر افتادن تمهید فیلمنامه ای موجود، کمک بسیار رسانده اند.

پانوش:

۱- تیترا مطلب، نام فیلمی از ژاک دمی است با بازی ماچلو ماسترویانی و کاترین دونوو که در بسیاری نقاط دنیا با نام جایگزین «مرد نیمچه آبستن» به نمایش درآمد.